

نقش روشنفکران و جامعه ایرانی در بر ساخت ایدئولوژی انقلاب اسلامی

مجید استوار^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۳

چکیده: انقلاب نوعی کنش تاریخی است و زمانی شکل می‌گیرد که دو ایدئولوژی بر ساخته میان حکومت و مخالفین در مقابل هم قرار می‌گیرند. انقلاب اسلامی ایران نیز واجد نبردی ایدئولوژیک و نمادین میان روشنفکران و دولت مدرنیسم پهلوی بود. بنابراین بررسی نقش اجتماعی و تاریخی روشنفکران و نحوه ارتباط آنان با جامعه ایرانی موضوع اصلی پژوهش حاضر است.

در این زمینه از دیدگاه «آنتونیو گرامشی» و «ادوارد سعید» درباره نقش اجتماعی روشنفکران استفاده شده است. هدف پژوهش حاضر بررسی جامعه شناختی نقش اجتماعی و سیاسی روشنفکران ایرانی در ساخت ایدئولوژی انقلاب آفرین و پاسخ به این پرسش است که چگونه و تحت چه شرایطی روشنفکران بر اذهان جامعه ایرانی تاثیر گذاشتند و با بر ساخت ایدئولوژی انقلاب آفرینرژیم پهلوی دوم را با فروپاشی روبرو ساختند؟ در پاسخ به این پرسش، بررسی نقش روشنفکران و رابطه آن‌ها با جامعه ایرانی و آفرینش ایدئولوژی اسلامی از جایگاهی مهم برخوردار است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد رژیم پهلوی دوم با مدرن سازی ایران سبب تحرک اجتماعی و پیدایش تقاضاهای جدید اجتماعی و سیاسی و در ادامه با افزایش نارضایتی مردم روبرو شد و تعدادی از موثرترین روشنفکران ایرانی همراه و همگام با جامعه ایرانی نسبت به نوسازی حکومت پهلوی مخالفت کردند و با نمادپردازی و بر ساخت ایدئولوژی اسلامی، فروپاشی رژیم پهلوی و شکل گیری انقلاب اسلامی را رقم زدند. پژوهش حاضر به شیوه کیفی و از طریق مطالعات اسناد و متون تاریخی انجام یافته است.

واژگان اصلی: روشنفکران ایرانی، انقلاب اسلامی، ایدئولوژی، نوسازی، رژیم پهلوی.

۱. مقدمه

بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب سیاسی و امنیتی مخالفان رژیم پهلوی تا سال ۱۳۵۶ شمسی، جامعه ایران زندگی طبیعی و روزمره خود را دنبال می کرد. دولتی هماهنگ و فرمانبردار، منویات همایونی شاه را اجرا و عملیاتی می ساخت و رژیم پهلوی با بحرانی فراگیر و ملی روبرو نبود. رشد اقتصادی بالا، نوسازی سریع و غربگرایی فزاینده یکی از ویژگی های فراگیر در این سالها بود. اما وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ یکی از نیرومندترین رژیم ها و متحد غرب را با فروپاشی روبرو ساخت. از آنجا که انقلاب نوعی کنش تاریخی و اجتماعی است و زمانی شکل می گیرد که دو ایدئولوژی برساخته میان حکومت و مخالفین در مقابل هم قرار می گیرند و رشد ایدئولوژی انقلابی نیز در رابطه دیالکتیکی حکومت و مخالفان وجود دارد. این پرسش بوجود می آید که نقش روشنفکران ایرانی در این انقلاب چه بود و چگونه و تحت چه شرایطی روشنفکران بر اذهان جامعه ایرانی تاثیر گذاشتند و با بر ساخت ایدئولوژی انقلاب آفرین رژیم پهلوی دوم را با فروپاشی روبرو ساختند؟ در رویارویی میان حکومت و مخالفان و تفوق ایدئولوژیک، هر یک به دنبال بسیج حداکثری منابع و حفظ و گسترش پایگاه اجتماعی و در نهایت پیروزی بر دیگری هستند. با وقوع نوسان در بسیج منابع یا پایگاه‌هایی اجتماعی حکومت یا مخالفان است که لزوم بر ساخت ایدئولوژی جدید احساس می شود (معدل، ۱۳۸۲: ۳۵) و بر ساخت این ایدئولوژی جدید کار روشنفکران متعهد و مرتبط با جامعه مدنی است.

از اینرو بررسی چرایی همسویی روشنفکران ایرانی با گرایش های متفاوت فکری در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی در میدان سیاسی و مخالفت با رژیم پهلوی یکی از مهم ترین هدف پژوهش حاضر می باشد. این گروه از روشنفکران با آفرینش آثار فکری، شرایط عملی مبارزه را برای پیروان و توده های جامعه فراهم ساختند و ذهنیت جامعه ایرانی آماده پذیرش ایدئولوژی انقلاب آفرین روشنفکران ایرانی شد. پس از شکل گیری این ذهنیت بود که رهبران انقلابی با توسل به قدرت الهی و آسمانی نسبت به بسیج توده ها اقدام کردند و با تکیه بر ایدئولوژی اسلام انقلابی، دستگاه سرکوب رژیم پهلوی را از کار انداختند. در این پژوهش تلاش می شود به آرای تعدادی از موثرترین روشنفکران ایرانی

پرداخته شود و زمینه های مشترک آنان در تولید ایده و ذهنیت واکاوی گردد. سپس نحوه عملکرد آنان در میدان سیاسی - اجتماعی ایران در سال ۱۳۵۷ مورد توجه قرار خواهد گرفت. پژوهش حاضر به شیوه کیفی و از طریق مطالعات اسناد و متون تاریخی انجام یافته است.

۲- پیشینه پژوهش

پژوهش های بسیاری درباره نقش و رسالت روشنفکران در غرب صورت گرفته و تعدادی از آثار این نویسندگان شامل «ادوارد سعید»^۱ و «آنتونیو گرامشی»^۲ در ایران ترجمه شده است. درباره رابطه میان روشنفکران و انقلاب ایران نیز پژوهش های داخلی و خارجی متنوعی صورت گرفته که در پژوهش حاضر از این آثار استفاده شده است. در ادامه به تعدادی از این پژوهش ها اشاره می شود.

«ادوارد سعید» در کتاب «نقش روشنفکر» (۱۳۹۵)، به بررسی رسالت روشنفکران در رابطه با جامعه و ارتباط نزدیک آن ها با زندگی روزمره می پردازد و با تقسیم روشنفکران به آماتور و حرفه ای بر جنبه فعالیت مسئولیت پذیرانه آن ها در زیست اجتماعی تاکید می کند.

«مهرزاد بروجردی» در کتاب «روشنفکران ایرانی و غرب» (۱۳۸۴)، به پیدایش بومی گرایی روشنفکران ایرانی از دهه ۴۰ و گفت‌وگوهای غرب ستیزی آنان می پردازد. وی در این پژوهش با بررسی تفصیلی تاریخ روشنفکری در دوره پهلوی اول و دوم، عوامل شکل گیری بومی گرایی و انقلاب اسلامی را مورد توجه قرار می دهد.

«علی قیصری» در «روشنفکران ایران در قرن بیستم» (۱۳۸۹)، تاریخچه فعالیت روشنفکران از مشروطیت تا سلطنت را مورد واکاوی قرار داده و بر زمینه های فکری

^۱Edward W. Said

^۲Antonio Gramsci

انتقاد از غربگرایی و جدال بر سر تجدد تمرکز کرده و به نقد دیدگاه روشنفکری پیش از انقلاب می پردازد.

«منصور معدل» در کتاب «طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب» (۱۳۸۲)، به ساختار اجتماعی جامعه ایران و شکل گیری ایدئولوژی شیعی در ایران پرداخته و ساخت گفتمان انقلاب اسلامی را نتیجه نظریه پردازی روشنفکران و رهبری امام خمینی (ره) می داند.

«نگین نبوی» در کتاب «روشنفکران و دولت در ایران» (۱۳۸۸)، روایت چرخش فکری روشنفکران ایرانی در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ را براساس نوشته ها و آثار آنها مورد توجه قرار داده است. وی ظهور روشنفکران جهان سوم گرا را در رهایی از سلطه امپریالیسم و نفوذ خارجی در جامعه ایران موثر ارزیابی می کند.

«علی میرسپاسی» در کتاب «روشنفکران: روایت های یاس و امید» (۱۳۸۷)، سردرگمی روشنفکران را در برابر مدرنیته و غرب به تصویر می کشد و «مهدی نجف زاده» در کتاب «جا به جایی دو انقلاب؛ چرخش های امر دینی در جامعه ایرانی» (۱۳۹۷)، تغییرات سیاسی - اجتماعی و نقش مذهب در ایران و در نهایت تولیدات روشنفکران ایرانی را در بساخت ایدئولوژی دینی مورد بحث قرار داده است.

«فرامرز رفیع پور» در کتاب «توسعه و تضاد» (۱۳۹۲)، به بررسی شرایط وقوع انقلاب اسلامی و ویژگی های جامعه ایران پرداخته و بسیج سیاسی علیه سیاست های نوسازی پهلوی را دستاورد روشنفکران مذهبی نظیر علی شریعتی و امام خمینی می داند.

«مسعود کمالی» در کتاب «دو انقلاب ایران» (۱۳۸۱)، به بررسی رفتار طبقات و اقشار اجتماعی در میانه دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی پرداخته و در بخشی مجزا مدرنیسم پهلوی و واکنش جامعه ایران و روشنفکران نسبت به آن را مورد واکاوی قرار داده است.

هر کدام از پژوهش های صورت گرفته، دریچه ای از پیچیدگی رابطه روشنفکران و جامعه ایران پیش از انقلاب را گشوده است اما درباره ناکامی روشنفکران چپ گرا در بسیج سیاسی جامعه ایران و تمرکز روشنفکران مذهبی بر ذهنیت و احساسات مشترک جامعه ایران کمتر سخنی گفته شده است. فلذا پژوهش حاضر در تلاش است با تمرکز بر

رابطه دیالکتیکی روشنفکران ایرانی و جامعه ایرانی، پیدایش ایدئولوژی انقلاب آفرین را مورد بحث قرار دهد. در ادامه به مباحث نظری پژوهش پرداخته می‌شود.

۳- مباحث نظری

روشنفکران و انقلاب

اگر بپذیریم که هیچ انقلاب یا جنبشی در تاریخ بدون حضور روشنفکران و تولیدکنندگان ایده به وقوع نپیوسته، لازم است که واژه روشنفکر^۱ مورد مذاقه قرار گیرد، واژه ای که در معناهای متفاوتی بکار رفته و تعریفی واحدی را در بر نمی‌گیرد. «آیزیا برلین»^۲ روشنفکران را کسانی می‌داند که فقط به اندیشه‌ها توجه دارند و با تمایز میان اینتلیجنسیا {روشنفکران خاص روسیه در سده ۱۹} و روشنفکران، بر اینتلیجنسیای حقیقی تاکید دارد یعنی کسانی که حول اندیشه ای اجتماعی متحد و هم‌رزم می‌شوند و با سنت‌گرایی، تاریک‌اندیشی و حکومت‌استبدادی مخالفت می‌کنند (برلین، ۱۳۸۷: ۲۲۴-۲۲۶). هوفستتر^۳ «روشنفکر را فردی می‌داند که برای اندیشه زندگی می‌کند و به دلبستگی به زندگی فکری او بسیار به دلبستگی مذهبیان می‌ماند» (Hofstadter, 1964: 27). از نظر «پیر بوردیو»^۴ جامعه‌شناس فرانسوی نیز روشنفکران و هیأت‌های تولیدکننده نماد به‌طور مرتب در حال بازسازی و بر ساختن نمادهایی برای استمرار سلطه مشروع هستند. (Bourdieu, 2005: 163- 170)

«آنتونیو گرامشی» (۱۸۹۱-۱۹۳۷ میلادی) فیلسوف ایتالیایی، در تمایز میان روشنفکران، آن‌ها را به دو گروه سنتی و ارگانیک تقسیم می‌کند. روشنفکران سنتی به عنوان متفکر، وظیفه رهبری روشنفکری جامعه را بر عهده دارند و روشنفکران ارگانیک با مشارکت فعالانه در زیست اجتماعی، جامعه مدنی را بسیج و همراه اهداف خود می‌کنند. (Gramsci, 1999: 134-140). روشنفکران سنتی در هر نسلی وجود دارند و

¹Intellectual

²Isaiah Berlin

³Hofstadter

⁴Pierre Bourdieu

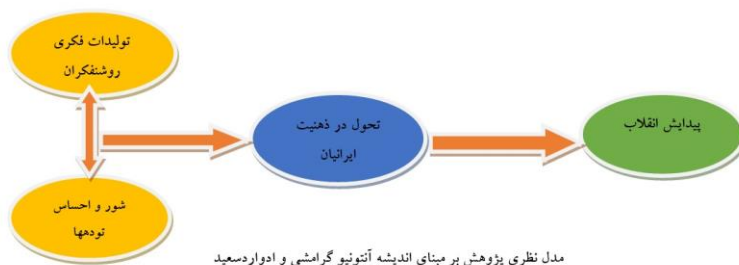
رسالت آموزش و آگاهی رسانی جامعه بر عهده آن هاست. از نگاه وی، روشنفکران ارگانیک با رهبری فکری و اخلاقی در جامعه به سلطه یک طبقه سیاسی در جامعه منجر می شود. دستیابی به این سلطه و حفظ آن تا حدود زیادی به آموزش بستگی دارد و مسئولیت این آموزش با روشنفکران است. (جول، ۱۳۸۸: ۱۱۲-۱۱۱). «گرامشی» به عنوان روشنفکر شیفته انقلاب، هوشمندانه به منظور کاستن از فاصله میان روشنفکران و توده ها، روشنفکران را با حس و شور توده ها در تاریخ گره می زند و می نویسد «نمی توان سیاست - تاریخ را بدون این شور، بدون این رابطه احساسی میان روشنفکران و مردم - ملت ساخت» (فونتانا، ۱۳۹۷: ۹۱). از این نظر فکر روشنفکران برای تبدیل به زیست اجتماعی و سیاسی نیازمند پیوند با تجربه شورانگیز جامعه ای است که در آن زندگی می کنند. رابطه ای دو سویه و دیالکتیکی میان سوژه و ابژه برقرار می شود و شور یک ملت با تولیدات فکری روشنفکران به شعور تبدیل می شود. واقعیتی که در آن توده های بی شکل و منفعل به توده هایی فعال و خودآگاه تبدیل شده و به تعبیر «ماکیاول» مردم گستاخ می شوند. مردم به روشنفکران شور و احساس می دهند و روشنفکران معرفت و خودآگاهی. توده ها با کمک روشنفکران سازماندهی و انسجام پیدا می کنند و جنبش ها و انقلاب ها با شکل گیری چنین رابطه ای پدیدار می گردند و نظم جدیدی را بر ویرانه های نظم پیشین بنا می کنند. (فونتانا، ۱۳۹۷: ۹۶-۹۱).

«ادوارد سعید» در کتاب «نقش روشنفکر» در همراهی با ایده «گرامشی» در رابطه با فعالیت روشنفکران ارگانیک - نه به عنوان طبقات اجتماعی بلکه محور اساسی کار در جوامع امروزی - معتقد است که روشنفکر کسی است که نقش نمایندگی مردم و موضوعاتی را دارد که در جریان زندگی روزمره فراموش می شوند. رویگردانی یا تخطی از معیارهای عدالت و آزادی از سوی قدرت سیاسی مساله ای است که روشنفکران مسئول را به تحرک و می دارد. فکر و عمل روشنفکران به عنوان هنر تجسم ایده ها در جامعه، ترکیب بازتاب ذهن و شرایط عینی جامعه است. در نتیجه، مهم ترین مساله زیست روشنفکری مفهوم سیاست است و روشنفکر نمی تواند نسبت به امر سیاسی بی تفاوت باشد. در بسیاری از فرهنگ ها، روشنفکران آشکارا نسبت به نمادهای ملی رایج و سنت های مقدس وفادار نیستند و به دنبال تغییر وضع موجودند و همیشه با هوشیاری و

واقع گرایی به نقد تابوها و بیان کامل حقایق می پردازند. از نگاه «سعید» وظیفه روشنفکران است که به یک بحران یا ظلم محلی و ملی، ویژگی جهانشمولی بدهند و هر رنج و ظلمی را در هر مقیاس یا از سوی هر جریانی محکوم نمایند و علایق شخصی یا منافع شخصی یا ملی نمی بایست آن ها را از موضع گیری و بیان حقایق بازدارد. (سعید، ۱۳۹۵: ۴۸-۸۳).

تبیین کار روشنفکری از سوی «گرامشی» و «سعید»، بیانگر مسئولیت ارگانیک روشنفکران در تغییر وضع موجود و برساخت جهانی بهتر برای زیستن است. بر مبنای دیدگاه آن ها به نظر می رسد انقلاب ها نیز بر مبنای ایده هایی شکل می گیرد که روشنفکران به آن جان و روح می بخشند و جامعه را حول آن بسیج می کنند. اما این ایده ها نیازمند اذهانی برای پذیرش و مشروعیت سازی هستند. اذهان جامعه با کار فرهنگی مستمر، آموزش و تولید فکر به تدریج تغییر می کند. بنابراین روشنفکران با اتکاء بر عنصر آموزش و آگاهی بخشی به عنوان سرمایه اختصاصی خود به ساختمان ذهنی جوامع و قدرت حاکم شکل می دهند و به برقراری سلطه هژمونیک در جامعه مدد می رسانند. بدون وجود روشنفکران، نظام های سیاسی امکان مشروع سازی قدرت و اعمال سلطه را ندارند. این روشنفکران و متفکران هستند که برنامه عمل دولتها را معین می سازند و راهی برای خروج از بن بستهای فکری و سیاسی پیدا می کنند. بر همین اساس رابطه توده ها و روشنفکران و شکل گیری جنبش ها و انقلاب ها از این رابطه انداموار حایز اهمیت می باشد.

بر مبنای دیدگاه «گرامشی» و «سعید» در تنظیم چارچوب نظری پژوهش حاضر، به نظر می رسد که شکل گیری انقلاب اسلامی ایران برآیند کار فکری مستمر روشنفکرانی بود که از دهه ۳۰ شمسی با برساخت ایده های فرهنگی، ادبی و سیاسی، با شور و احساسات جامعه پیوند برقرار کرده و به تدریج اذهان جامعه را تحت تاثیر قرار دادند و روشنفکران ایرانی با وجود اختلافات فکری و ایدئولوژیک، در مقابله و مبارزه با رژیم پهلوی منسجم شدند و ایدئولوژی انقلاب آفرین از این رابطه دیالکتیکی میان روشنفکران و جامعه برساخته شد.



مدل نظری پژوهش بر مبنای اندیشه آنتونیو گرامشی و ادوارد سعید

۴- روش تحقیق

پژوهش حاضر در چارچوب روش تحقیق کیفی و از طریق مطالعات اسناد و متون تاریخی، به صورت نظری به تبیین جامعه ایران و روشنفکران مذهبی و عرفی پیش از انقلاب می‌پردازد و با بهره‌گیری از آرای «آنتونیو گرامشی» و «ادوارد سعید» تلاش می‌کند با بررسی متون، نوشته‌ها و مستندات تاریخی تعدادی از روشنفکران ایرانی، نشان دهد که این روشنفکران از دهه ۳۰ شمسی با برساخت ایده‌های فرهنگی، ادبی و سیاسی، با شور و احساسات جامعه پیوند برقرار کرده و به تدریج اذهان جامعه را تحت تاثیر قرار داده و سبب ساز ایدئولوژی انقلاب آفرین شدند.

۵- تبیین جامعه ایرانی در سال‌های پیشا انقلاب اسلامی

بعد از دو دهه کشمکش و منازعه میان نیروهای سیاسی و شاه، از ابتدای دهه ۴۰ شمسی همزمان با افزایش درآمدهای نفتی و کاهش وابستگی به درآمدهای کشاورزی، مجموعه‌ای از اصلاحات بنیادین اجتماعی و اقتصادی در ایران آغاز شد و اصلاحات ارضی، تغییر بافت اجتماعی روستاها و شهرها را به دنبال داشت. رژیم پهلوی از یک سو به سیاست نوسازی و صنعتی شدن سریع مبادرت کرد و از سوی دیگر با اتکاء به درآمدهای نفتی و انجام اصلاحات ارضی، آموزشی و اجتماعی در قالب انقلاب سفید، جامعه سنتی ایران را از بنیاد دگرگون ساخت و شور و احساسی متفاوت برای آنان به ارمغان آورد.

میزان درآمد نفتی از ۵۵۵ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رسید. در نتیجه اجرای برنامه های سوم و چهارم در این بازه زمانی، حدود ۴ میلیارد دلار صرف امور زیربنایی نظیر جاده سازی و ریل گذاری، بندر سازی و سد سازی شد. رسانه های گروهی نیز در این سالها گسترش یافت و تعداد رادیو از ۲ به ۴ میلیون دستگاه و تلویزیون از ۱۲۰ هزار به ۱۷۰۰۰۰۰ دستگاه بالغ شد و تعداد بلیط های فروخته شده سینماها از ۲۰ به ۱۱۰ میلیون بلیط رسید. این تحولات ساختاری اقتصادی پیامدهای بسیاری نظیر تداخل جوامع سنتی عشایری و روستایی با شهرها و پیدایش احساسات و هویت های قومی را به همراه داشت. با دگرگونی ساختار روستاها و گسترش مهاجرت به شهرها و بزرگ شدن بخش دولتی و ایجاد مشاغل جدید بوروکراتیک، سبک زندگی ایرانیان بسرعت تغییر یافت و شمار طبقه متوسط حقوق بگیر را از ۳۱۰ هزار نفر در سال ۱۳۳۵ به ۶۳۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۵ رساند. روی هم رفته مجموعه کارکنان دستگاه های اداری و کارگران، حاشیه نشینان، فقرای شهری و کارگران روستایی ۳۵۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می شود. (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵۳۴-۵۲۵). عمده درآمدهای بودجه ای دولت پهلوی متکی به درآمدهای نفتی بود و مالیات ستانی از فعالیت اقتصادی و جامعه در اولویت ساختار سیاسی قرار نداشت. درآمد ۱۱ درصدی نفت ایران از کل عایدات دولت در سال ۱۳۲۷ به ۴۱ درصد در سال ۱۳۳۹ و ۸۴/۳ درصد در سال ۱۳۵۳-۵۴ رسید. با چنین عایدی سالانه و دگرگونی اجتماعی و اقتصادی شکل گرفته طی دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی در ایران، شاه در مرکز اصلی تصمیم گیری قرار گرفت و مشوق اصلی غیرسیاسی شدن جامعه بود. (بروجردی، ۱۳۸۴: ۵۵-۴۸).

بنابراین سیاست های نوسازی رژیم، چهره زندگی مردم را تغییر داد. تسهیل ارتباطات و حمل و نقل، ایجاد پالایشگاه های جدید و وفور نفت برای استفاده عموم، ورود کالاهای غربی به کشور، تاسیس فروشگاه ها، مراکز تفریحی، هتل ها، خانه ها و ویلاهای لوکس همزمان با ورود مهاجران از روستا به شهر سبک زندگی جدیدی بوجود آورد و توده های مردم با فرهنگ ها و قواعد رفتاری و ارزشی متفاوت را به خصوص در شهر تهران کنار هم قرار داد و میزان نارضایتی و خاستگاه های جدید را در میان آن ها افزایش داد. مدرنیزاسیون سریع احساس مشترکی از محرومیت های نسبی نست به

منابع اقتصادی و حقوق اجتماعی و سیاسی در بخش هایی از جامعه ایران ایجاد کرد و زمینه را برای شکل گیری تضاد در مقابل توسعه و آفرینش انقلاب فراهم نمود. بواقع نیروی عظیم این تضاد و بسیج سیاسی علیه سیاست های نوسازی پهلوی توسط روشنفکران مذهبی بر ساخته شد. (رفیع پور، ۱۳۹۲: ۱۰۴-۸۱).

چهره نمادین و ایدئولوژیک حکومت نیز مبتنی بر ایدئولوژی سلطنتی و تکریم ایران باستان قرار داشت. این جهان نمادین بر ساخته رژیم پهلوی مطابق با ذائقه توده های سستی و طبقه متوسط برآمده از نوسازی رژیم نبود و در غیاب اقناع ذهنی جامعه، روشنفکرانی برآمدند که از این خلاء ذهنی بهره بردند و با درک وجود این خلاء در جامعه ایرانی با تولیدات نمادین، ساختارهای نمادین حاکم را با تکانه های جدی روبرو ساختند. میدان سیاسی - اجتماعی ایران از دو دهه پیش از این با نوسازی سریع رژیم پهلوی دستخوش تغییراتی شگرف شده بود. در چنین شرایطی بخشی از روشنفکران ایرانی که خود نیز برآمده از اصلاحات آموزشی و اجتماعی رژیم پهلوی بودند نسبت به این رویکرد سیاسی رژیم پهلوی مخالفت کردند و با تولیدات فکری و نمادین، میدان منازعه ایران را از آن خود ساختند و نیرویی برانگیزاننده و انقلاب آفرین برای توده های سرگشته از نوسازی های فراهم کردند. در ادامه به تولیدات فکری تعدادی از این روشنفکر ایرانی که هر کدام بر جریان های مختلفی در جامعه ایران تاثیری بنیادین و پیرامنه داشته اند اشاره می شود.

۶- تولیدات فکری روشنفکران ایرانی

نخستین پرسشی که برای هر پژوهشگر تاریخ روشنفکری ایران پیش می آید این موضوع است که چرا جریان های غالب روشنفکری در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی که برآمده از تحولات نوسازگرایانه اجتماعی و اقتصادی رژیم پهلوی بودند با این رژیم مخالفت کرده و در ساخت ایده ها و زبان مبارزه با آن مبادرت نمودند؟ قاعدتا این روشنفکران می بایست به ثبات و پایداری رژیم پهلوی وفادار می ماندند، اما چرا این وفاداری جابجا و به انقلابی بزرگ منجر شد؟

به منظور درک چرخش فکری روشنفکران ایرانی نیازمند درک منشاء تحولات اجتماعی و سیاسی طی دهه ۳۰ شمسی به بعد هستیم. براساس پژوهشهای صورت گرفته و نوشته ها و آثار روشنفکران ایرانی سه واقعه در پیدایش مخالفت با رژیم پهلوی و منازعه همه جانبه روشنفکران با آن حایز اهمیت می‌باشد. نخست فرو ریختن آرمان های آزادی خواهانه نسلی از روشنفکران ایرانی در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت ملی مصدق و دوم قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب گسترده سیاسی نخبگان و احزاب سیاسی (بروجردی، ۱۳۸۴: ۶۰-۵۹) و سوم پیدایش ایدئولوژی های غرب ستیزانه در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی در دنیا و انتقال آن به ایرانی که حکومتش آشکارا غرب گرا بود. نخبگان و روشنفکران ایرانی تحت تاثیر این عوامل، رویکردهای متفاوتی را در مبارزه با رژیم پهلوی در پیش گرفتند. از تئوریزه سازی مبارزه مسلحانه تا تولید ادبیات، شعر و داستان و انتشار ایده ها و ارایه سخنرانی. مخاطب این روشنفکران را عمدتاً دانشجویان، تحصیلکرده ها، بازاری ها و توده های شهری تشکیل می دادند. روشنفکران ایرانی با ساخت نمادهای تاثیرگذار بر اذهان ایرانیان تلاش می کردند آن ها را متحول سازند و با باورهای خود در مبارزه و انقلاب علیه رژیم پهلوی همراه کنند. نگاهی به فعالیت های روشنفکری در دو دهه پیش از انقلاب ۵۷ به نظر می رسد روشنفکران مذهبی از زبان ارتباطی موثر و فراگیری نسبت به توده ها برخوردار بودند و با ارتباط برقرار کردن با توده ها و شرایط عینی زیست فکری و اجتماعی آن ها، نمادهای بومی تاثیرگذاری ساختند که تبدیل به ایدئولوژی انقلاب آفرین با بیشترین نفوذ بر توده های رها شده از اصلاحات اجتماعی- اقتصادی رژیم پهلوی شد. در ادامه به دیدگاه تعدادی از روشنفکران شاخص عُرفیا گرایش چپ و روشنفکران سنت گرا در آن سال ها اشاره می شود.

الف- روشنفکران چپ

صمد بهرنگی

در سال های پس از کودتای ۱۳۳۲ و قیام ۱۳۴۲ و سرکوب مبارزان ملی گرا و مذهبی، میدان سیاسی - اجتماعی ایران با منازعات متنوعی از سوی مخالفین و متقدین

رژیم پهلوی روبرو شد. یکی از این منازعات از سوی مبارزان غیرمذهبی صورت می‌گرفت. انجام «عملیات سیاه‌کل» از سوی چریک‌های فدایی خلق ایران به عنوان سرآغاز یک رهیافت تازه انقلابی و به نمادی برای رویارویی توده‌ها با رژیم پهلوی تبدیل شد. این رویداد هم آسیب‌پذیری دولت و مسیر مبارزه را برای مردم ترسیم می‌کرد و هم روزنه‌امیدی را برای تغییر نشان می‌داد. مبارزان چریک تلاش می‌کردند با شیوه‌های پوپولیستی، خواسته‌های مردم را بیان کنند و به توده‌ها نزدیک شوند اما زیست پرخطر و ویژگی نخبگی مابانه آن‌ها در جامعه سنتی ایران راه به جایی نمی‌برد. (بروجردی، ۱۳۸۴: ۶۲-۷۲). بسیاری از این روشنفکران جدید که فرهنگ را به عنوان سلاحی ایدئولوژیک علیه حکومت پهلوی بکار می‌بردند از شهرستانی‌های مهاجری بودند که رابطه‌ای توأم با مهر و کین با شهرهای بزرگ از جمله تهران پیدا کردند و اغلب در حاشیه می‌ماندند و این موضوع در آن‌ها گفتمان مخالف و ستیزه‌جویانه‌ای را تقویت و در قالب انتقادات سیاسی - اجتماعی شبه مارکسیستی و تغییر وضع موجود ظهور و بروز پیدا می‌کرد. این نوع قطبی‌گرایی از پیش شرط‌های مبارزه مسلحانه نسل‌های جوان در این دوره محسوب می‌شد. (قیصری، ۱۳۸۹: ۱۴۵). صمد بهرنگی (۴۷-۱۳۱۸) با عمری کوتاه و مشیء فکری چپ‌گرایانه به عنوان یکی از روشنفکران عُرُفی مخالف رژیم پهلوی با زبانی نمادین و خلق آثار ادبی کودکان و عامیانه‌تر واکنش به نوسازی حکومت پهلوی، به مخالفت با سیاست‌های رژیم پهلوی پرداخت. وی در کتاب «ماهی سیاه کوچولو» که سال ۱۳۴۷ انتشار یافت تلاش کرد تا نقشه راه نبرد را برای جوانان ایرانی به مثابه یک چریک ترسیم نماید. نقد تند و تیز او از سیاست‌های آموزشی، سیاست‌های غرب‌گرایانه و نظام طبقاتی و تمرکز گرای رژیم پهلوی، نوشته‌های ساده او را به نقشه راه ایدئولوژیک برای مبارزه تبدیل می‌ساخت و مرگ نابهنگام او نیز بر جنبه‌های نمادین این مبارزه می‌افزود. «بهرنگی» در آثارش «به فرهنگ مبتذل بورژوازی مقلد فرهنگ غرب ریشخند می‌زند و از اختلاف وسیع درآمد افراد جامعه ایران اظهار تنفر می‌کند و بر ضد نفوذ بیش از حد آمریکا در سیستم آموزشی ایران به اعتراض بر می‌خیزد. «بهرنگی» برای رسیدن به برابری اجتماعی و استقلال فرهنگی، در صورت لزوم مبارزه، عمل انقلابی و خشونت متکی بر آگاهی و تجربه را توصیه می‌کند.» (هانسن، ۱۳۷۸: ۳۸۷). وی در قصه‌هایش از جمله در

پسرک «لبو فروش»، جهان سرمایه داری را تقبیح کرده و از غیرت مردانه و پاکدامنی دختران روستایی مقابل مالکان و سرمایه داران دفاع می‌کند یا در «قصه اولدوز و کلاغ‌ها» از شجاعت، ایثار و تکریم شهداء سخن می‌گوید. (بهرنگی، ۱۳۷۷: ۳۱۰-۱۹۰).

«بهرنگی» به عنوان یک روشنفکر عُرُفی چنانکه در داستان «آذربایجان و جنبش مشروطه» برقراری مشروطه بدون خونریزی را به ریشخند گرفته، اساساً مبارزه با استعمار و ظلم را از کانال قدرت فیزیکی پیشنهاد می‌دهد. از نگاه وی، «احقاق حق تنها از طریق قدرت فیزیکی و گلوله‌های تفنگ بیرون می‌آید و برای تربیت نسلی مبارز، لازم است از سنین خردسالی کودک را با حس مبارزه، نفرت و کینه نسبت به ظالمان آشنا کرد. از منظر وی زمانی که تاریخ جوامع استبدادی سرشار از ظلم، کینه و زخم انباشته باشد صرفاً با اتکاء به اقدام سریع و خشن فیزیکی می‌توان زخم‌های بزرگ را التیام داد». (استوار، ۱۳۹۲: ۱۸۲).

به طور کلی فعالیت‌های این گروه از نخبگان و روشنفکران در تقویت نارضایتی بخش‌هایی از جامعه نسبت به نوسازی‌های غربگرایانه و در نتیجه غرب ستیزی موثر بود اما روشنفکران عُرُفی و جریان‌های چپ، شناخت دقیق و فراگیری از جامعه ایران نداشتند و با نادیده گرفتن ملزومات تاریخی حاکم بر ذهنیت و جوامع ایرانیان و تعمیم شرایط تاریخی مبارزات چریکی جوامع آمریکای لاتین به ایران، اشتباهی بزرگ در تحلیل ساختاری جامعه ایران مرتکب شدند. روشنفکران چپ نظیر «صمد بهرنگی» از مشکلات موجود در جامعه در حال مدرن شدن ایران الهام می‌گرفتند اما راه حلی هماهنگ با ذهنیت تاریخی حاکم بر جامعه ایرانی را پیدا نکردند. آنچنان که دیدیم رادیکالیزه ساختن جامعه با نبرد مسلحانه، مورد پذیرش جانعه ایرانی قرار نگرفت. نقطه ضعف اغلب نویسندگان چپ گرای ایران این بود که در نقد فرهنگ غرب نقدهای تند و تیزی ارایه می‌کردند و در دعوت به بازگشت به خویشن ایرانی بر فرهنگ بومی و دینی صحنه می‌گذاشتند و جایگزین دیگری نمی‌یافتند. (نجف زاده، ۱۳۹۷: ۳۴۱). نگاهی به نوشته‌ها و گفته‌های «رضا براهنی»، «احسان نراقی»، «صمد بهرنگی» و «خسرو گل‌سرخی» نشان می‌دهد که با توجه به بافت تاریخی و احساس همبستگی مذهبی جامعه ایران تمام مبارزات سیاسی و اجتماعی این افراد و جریان‌های سیاسی در نهایت به نفع جریان‌های

مذهبی تمام می‌شد و بی سبب نیست که پس از پیروزی انقلاب، موضع گیری آنها علیه نخبگان سیاسی جدید، راه به جایی نبرد و به حاشیه رانده شدند.

ب- روشنفکران سنت‌گرا

۱- جلال آل احمد

جلال آل احمد در سال ۱۳۰۲ در خانواده‌ای مذهبی متولد شد و در مخالفت با شیوه مورد علاقه پدر روحانی خود در مدرسه‌ای غیر مذهبی آموزش دید. میدان سیاسی اشغال شده ایران در میانه جنگ جهانی دوم از یک سو و فعالیت سیاسی در احزاب توده و نیروی سوم از سوی دیگر، بر نهاد ناآرام وی تاثیر گذار بود. سقوط «مصدق» به همراه تجربه فعالیت سیاسی در حزب توده، سبب سرخوردگی و تقویت احساس بیزاری وی از سیاست‌های نوسازگرایانه رژیم پهلوی شد. «غربزدگی» به عنوان مهم‌ترین نوشته‌ی در اواخر دهه ۳۰ شمسی، بومی‌گرایی و بازگشت به سنت‌ها را در ایران تقویت ساخت. در واقع «آل احمد و نسل او نیز غرب زدگی را به عنوان نمادی برای طرد اصلاحات اعمال شده توسط دولت و خلاصه برای زیر سؤال بردن مشروعیت رژیم به کار می‌بردند... و بیش از هر چیز از آن به عنوان فرصتی برای حمله به تمام جنبه‌های غربی شدن جامعه ایران استفاده کرد. یکی از این جنبه‌ها مهاجرت انبوه روستائیان به شهرها بود، تحمیل فناوری غربی به زندگی روستایی، کشف حجاب اجباری زنان، عُرْفی کردن فزاینده مدارس و کل جامعه و کناره گیری نیروهای مذهبی، همه آنها به نظر آل احمد، شیوه زندگی ایرانی را مورد تعدی قرار داده، نمی گذاشت ایرانیان هویت فرهنگی اصیل خود را حفظ کنند» (نبوی، ۱۳۸۸: ۱۱۴-۱۱۳).

بر همین اساس «آل احمد» در جستجوی «هویت قومی و ملی» نوشت:

«سؤال این است که در مقابل هجوم مکانیسم غرب چه کنیم؟ یک چیزی مستمسک... به یک چیزی. بچسبیم، شاید بتوانیم خودمان را حفظ کنیم. نه آنچور که ترکیه رفت... شخصیت مرا مجموعه عوامل فرهنگی متعلق به این جامعه‌ای می‌سازد که من توش نفس می‌کشم. و یکیش مذهب، یکیش زبان، یکیش ادبیات. اینها را باید حفظ کرد. اینها هر کدام یک مستمسک اند.» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۶۴).

در واقع از نظر او مستمسک اسلام، پتانسیل لازم را برای مقابله با غرب دارد و به صراحت از ایده خود در رابطه با بازگشت به فرهنگ بومی و سنت سخن می‌گوید و در کتاب دیگری با عنوان «در خدمت و خیانت روشنفکران» مدعی است که روشنفکران ایرانی در انجام وظایف شان در مقابل جامعه شکست خورده‌اند. روشنفکرانی که در غرب تحصیل کرده‌اند نمی‌توانند پیچیدگی‌های فرهنگ بومی را در یابند و از جامعه بیگانه‌اند و به عامل امپریالیسم یا نفوذ غرب در ایران تبدیل می‌شوند. (کامروا، ۱۳۹۸: ۱۲۴).

در نتیجه، «آل احمد» به دنبال بازگشت به سنتها و ارزشهای بومی، اسلام شیعی را به عنوان عناصر هویتی ایران معرفی کرده و از روحانیان به عنوان مشروعتزین حاملان ترویج آن نام می‌برد. زیرا روحانیان تنها گروهی بودند که هیچ گاه مفتون غرب نشدند. بدین ترتیبی به مثابه یک مردم شناس در روستاها و شهرهای ایران سفر می‌کرد و با سنت‌های حاکم بر اذهان ایرانیان آشنا می‌شد و در داستانهایی کوتاه این باورها و اعتقادات را به تصویر می‌کشید. «آل احمد» به مثابه یک روشنفکر مردم شناس با لایه‌های مختلف جامعه خود در ارتباط بود و از عناصر فرهنگی حاکم بر اذهان ایرانیان مطلع. بنابراین با نقد بی‌محابای متفکران و روشنفکران زمانه، تاریخ روشنفکری را با اتکاء بر عناصر فرهنگ بومی و مذهبی مورد توجه قرار داد و به لحاظ فکری پایه‌های غرب ستیزی را در ایران بنیاد گذاشت. وی از باورهای ذهنی و شرایط زیست جامعه ایران تاثیر گرفت و ایده رجوع به خویشتن بومی و اسلامی را برای مبارزه با غرب و نوسازی رژیم پهلوی پیشنهاد داد.

۲- علی شریعتی

علی شریعتی در سال ۱۳۱۲ در خانواده‌ای مذهبی و روستایی در خراسان به دنیا آمد و پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد به سوربن فرانسه رفت و برخلاف تصور مشهور، جامعه‌شناسی نخواند و دکتری ادبیات گرفت. هنر او پیوند ایده‌های انقلابی به درون جامعه بود و از هر مستمسکی برای فروپاشی نظم مستقر بهره می‌برد. (نجف زاده، ۱۳۹۷: ۲۴۶-۳۴۵). وی نیز به مانند «آل احمد» معتقد بود که

روشنفکران می‌بایست به لحاظ اجتماعی احساس مسئولیت کنند و با تزریق خودآگاهی میان مردم، آن‌ها را به سوی مذهب و سنت‌های بومی فراخوانند (کامروا، ۱۳۹۸: ۱۳۰) و با رجوع به هویت اسلامی راهی برای گریز از نوسازی و غربگرایی در ایران پیدا کنند. او از کارکرد اجتماعی ایدئولوژی در میان توده‌ها آگاه بود و می‌دانست که برای تبدیل آن به نیرویی مادی به منظور حرکت توده‌ها برای رسیدن به هدفی آرمانی، نیاز به زبانی برانگیزاننده و همساز با آن‌ها است. در نتیجه به توده‌ها اطمینان می‌دهد که اسلام شیعه همه شرایط لازم را برای تبدیل شدن به یک ایدئولوژی دارد. (قیصری، ۱۳۸۹: ۱۶۴). در واقع او به مثابه یک روشنفکر متعهد نیاز جامعه سرگشته از نوسازی را درک کرد و با ارائه تز «بازگشت به خویشتن»، مستمسی در اختیار مردم قرار داد تا با بازگشت به عناصر اسلام شیعی و تولید دنیای نمادین شیعی، زمینه‌های لازم برای بسیج سیاسی و براندازی ظلم مهیا گردد. وی در این باره می‌گفت:

«این بازگشت به خویشتن تاریخی که می‌گوییم... آن خویشتن است که زنده است. آن خویشتن خویش باستانی که براساس استخوانهای پوسیده مبتنی است نیست... تکیه ما به همین خویشتن فرهنگی اسلامی مان [شیعی] است و بازگشت به همین خویشتن را باید شعار خود کنیم.» (شریعتی، ۱۳۷۷: ۳۱).

«شریعتی» در قامت یک روشنفکر با زبانی نمادساز به بساختن ایدئولوژیک مفاهیم دینی پرداخت و با نقد مدرنیزاسیون و غربگرایی رژیم پهلوی و شیفتگان غرب می‌گفت: «بیایید دوستان، بگذارید اروپا را رها کنیم. بگذارید از این تقلید تهوع آور و میمون وار از اروپا دست برداریم. بگذارید این اروپا را پشت سر بگذاریم. اروپایی که همواره از انسانیت سخن می‌گوید اما هر جا انسانها را می‌یابد نابودشان می‌کند.» (بروجردی، ۱۳۸۴: ۱۷۴).

فلذا از منظر «شریعتی» نقش روشنفکران بسان نقش پیامبران است که منشاء اثر در جهان هستند و وظیفه «ابلاغ پیام آگاهی و آزادی به گوش‌های بسته مردم و نشان دادن جهت به آن‌ها و برافروختن آتش ایمانی جدید در جامعه ای ایستا» (نبوی، ۱۳۸۸: ۱۴۹) را بر عهده دارند. به گمان «شریعتی»:

«استعمار فرهنگی و سیاسی در خلاء میان روشنفکران و توده شکل گرفته و از این منظر باید هدف روشنفکر راستین زدن پلی باشد که بر این خلاء بگذرد و بین خود و توده تفاهم ایجاد کند. او معتقد بود که روشنفکر باید خود را به میان توده بیفکند و درد و نیازشان را لمس کند و خود نیز لمس شود.» (نجف زاده، ۱۳۹۷: ۳۴۷).

او گرچه در سخنانش با غرب سر جنگ داشت اما با استفاده از تکنیک‌های اندیشه سیاسی غرب و با بهره‌گیری از سنت‌های زبانی و پدیدار شناسانه، مفاهیم اسلام سنتی را با ضرورت‌های دوران مدرن همساز کرد و از آن‌ها ایدئولوژی انقلاب آفرین ساخت. وی با تاکید بر اینکه ایرانیان نیازمند یک انقلاب فکری و اسلامی هستند تا اسلام سنتی را تبدیل به اسلام انقلابی نمایند، از خون و پیام اسلام شیعی یعنی امام حسین (ع) و زینب به عنوان نمادهای مبارزه با ظلم و ستیز یزید یاد می‌کند. (شریعتی، ۱۳۷۵: ۳۹۰-۳۸۷). در واقع شریعتی به عنوان یکی از مهم‌ترین تولید کنندگان نماد، تز بازگشت به خویشتن را با طرح این نمادها تداوم بخشید، هویت ایرانی را به گذشته اسلامی متصل ساخت، ذهنها را از نو پیراست و شخصیت جدیدی برای ایرانیان در مخالفت با رژیم پهلوی آفرید و با استفاده از عناصر شیعی آنها را به نمادهایی مسلط در اذهان جامعه بدل کرد و زبانی تازه در اختیار مخالفان رژیم پهلوی قرار داد. او تاثیر گسترده‌ای بر دانشجویان و روشنفکران مذهبی گذاشت و عقاید مذهبی را با زندگی روزمره مرتبط کرد و توجه جامعه ایران را از کارکرد مفهوم غیبت و انتظار به مفهوم توحید جلب نمود و با به کارگیری زبانی نمادین از مذهب یکایده‌ولوژی انقلاب آفرینی هماهنگ با ذهنیت تاریخی ایرانیان ساخت. (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۰۶-۱۰۳). «از خصوصیات ایدئولوژیک کردن مکتب، پیراستن آن از زوائد و مناسب کردنش برای سفر، حرکت، هجرت و پیکار است» (سروش، ۱۳۷۶: ۱۱۹). در نتیجه برای شریعتی احساس مسئولیت و روحیه ابوذری مهم‌تر از وظایف روزمره یک مسلمان متشرع است و برای ساخت این شخصیت ابوذری به ایدئولوژیک کردن مفاهیم اسلامی و شخصیت‌های صدر اسلام پرداخت و به پیامدهای دیگر این کنش توجه نکرد. روی دیگر ایدئولوژیک سازی دین، تسریع فرایند عرفی

شدن مفاهیم و نمادهای دینی است که به تدریج به رقیب دینداری سنتی تبدیل می‌شود و این موضوع برای شریعتی و روشنفکران مذهبی در دوران ستیز و انقلاب اهمیتی نداشت. به طور کلیاو از شخصیت‌ها و مفاهیمی همچون ابوذر، فاطمه(س)، امام علی(ع) و امام حسین(ع)، زینب، عاشورا، انتظار و نظام ظالم اموی، نمادهایی ساخت که با زبانی جسورانه این جهانی شدند و به صورت ابزارهای قیام در برابر رژیم پهلوی در اختیار توده‌ها قرار گرفت. جامعه ایرانی به خصوص جوان‌ها و دانشجویها در خلاء فکری به وجود آمده در آن سال‌ها پذیرای ایده انقلاب آفرین شریعتی شدند و زیست آرمانی را با کلام و زبان نمادین او در این سرزمین جستجو می‌کردند.

نتیجه

برمبنای چارچوب نظری پژوهش، روشنفکران و جامعه در پیوندی تاریخی و دیالکتیک از هم الهام می‌گیرند و مسئولیت روشنفکران مهم‌تر و خطیرتر از توده‌هاست. این روشنفکران‌اند که با کار فکری مداوم پس از دریافت شور و احساس یک جامعه نسبت به ساخت ایده‌ها مبادرت می‌کنند و یک جامعه را حول ایده‌های برساخته بسیج می‌نمایند. در این پژوهش با بررسی ایده‌های دو گروه از روشنفکران ایرانی یعنی روشنفکران عرفی و مذهبی در سال‌های پیش از انقلاب، این یافته مورد توجه قرار گرفت که در شکل‌گیری فضای نمادین انقلاب، نزدیک‌ترین فهم درست از جامعه ایرانی را روشنفکران مذهبی داشتند. روشنفکرانی که با اتکای به سنتهای بومی و دینی به جنگ دنیای نمادین غرب و نوسازی رژیم پهلوی شتافتند و میدان سیاسی و اجتماعی ایران را تحت تاثیر نمادپردازی‌های خود قرار دادند. نوسازی غرب‌گرایانه رژیم پهلوی با خود پیامدهایی داشت که یکی از آنها خلاء ذهنی و سرگشتگی ایرانیان بود. این خلاء ذهنی با برساخت ایدئولوژیک مفاهیم و نمادهای دینی توسط روشنفکران مذهبی به فروپاشی مشروعیت نمادهای حاکم بر رژیم پهلوی انجامید. بسیاری از گروه‌های اجتماعی برآمده از نوسازی رژیم پهلوی در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی با رژیم پهلوی احساس بیگانگی می‌کردند و زبان و چهره پهلوی‌ها برای آنها ناآشنا و تحقیرآمیز بود. روشنفکران مذهبی خواسته‌های این گروه‌های اجتماعی را بهتر درک کردند و در بسیج سیاسی جامعه با

ایدئولوژی‌های برساخته عملکرد موفق داشتند. ایرانیان با زبان و چهره رهبران جدید ناآشنا نبودند و با آنها احساس نزدیکی بیشتری می‌کردند. نمادهایی که به آنها احساس بودن و شدن می‌داد.

روشنفکران مذهبی با شناختی فراگیر و در پیوندی دیالکتیک با جامعه ایرانی، ایدئولوژی انقلاب آفرین برای بسیج سیاسی فراهم کردند و این نبرد نمادین برآمده از ذهنیتی نمادین بود که در زبان، چهره و رفتارهای رهبران مذهبی خود را نمایان می‌ساخت. در نهایت ظهور رهبری فراگیر امام خمینی (ره) و سازماندهی جامعه حول ایدئولوژی اسلامی در کنار تضعیف نیروهای سرکوبگر دست به دست هم داد و به انقلاب اسلامی منجر شد.

منابع

۱. استوار، مجید. (۱۳۹۲). *انقلاب اسلامی و نبرد نمادها*. تهران: نگاه معاصر.
۲. آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۷). *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*. (گل محمدی و همکاران. مترجم). تهران: نی.
۳. آل احمد، جلال. (۱۳۵۷). *کارنامه سه ساله*. تهران: رواق.
۴. برلین، آیزیا؛ جهاننگلو، رامین. (۱۳۸۷). *در جست و جوی آزادی: گفت و گو با آیزیا برلین*. (خجسته کیا. مترجم). تهران: نشر نی.
۵. بروجردی، مهرزاد. (۱۳۸۴). *روشنفکران ایرانی و غرب: سرگذشت نافرجام بومی گرائی*. (شیرازی. مترجم). تهران: فرزانه روز.
۶. بهرنگی، صمد. (۱۳۷۷). *قصه‌های صمد بهرنگی، به کوشش عزیزالله علیزاده*. تهران: فردوسی و دنیای کتاب.
۷. جول، جیمز. (۱۳۸۸). *آنتونیو گرامشی*. (زمردی. مترجم). تهران: ثالث.
۸. رفیع پور، فرامرز. (۱۳۹۲). *توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۹. سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۶). *فربه تر از ایدئولوژی*. تهران: موسسه فرهنگی صراط.
۱۰. سعید، ادوارد. (۱۳۹۵). *نقش روشن فکر*. (عضدانلو. مترجم). تهران: نی.

۱۱. شریعتی، علی. (۱۳۷۵). *اسلام شناسی*، (مجموعه آثار ۱۶). جلد اول. تهران: قلم.
۱۲. شریعتی، علی. (۱۳۷۷). *بازگشت*، (مجموعه آثار ۴). تهران: الهام.
۱۳. فونتانا، بندتو. (۱۳۹۷). «روشنفکران و توده ها: فاعلیت و معرفت در گرامشی». *درآنتونیو گرامشی: پژوهش انتقادی در باب اندیشه سیاسی معاصر*. مارک مک نالی. (تدین. مترجم). تهران: دنیای اقتصاد.
۱۴. قیصری، علی. (۱۳۸۹). *روشنفکران ایران در قرن بیستم (از مشروطیت تا پایان سلطنت)*. (دهقانی مترجم). تهران: هرمس.
۱۵. کامروا، مهرا. (۱۳۹۸). *انقلاب ایران: ریشه های ناآرامی و شورش*. (مهرآیین. مترجم). تهران: کرگدن.
۱۶. کمالی، مسعود. (۱۳۸۱). *دو انقلاب ایران: مدرنیته، جامعه مدنی و مبارزه طبقاتی*. تهران: دیگر.
۱۷. معدل، منصور. (۱۳۸۲). *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران*. (کسرای. مترجم). تهران: باز.
۱۸. میر سپاسی، علی. (۱۳۸۷). *روشنفکران ایران؛ روایت های یاس و امید*. (مخبّر. مترجم). تهران: توسعه.
۱۹. نبوی، نگین. (۱۳۸۸). *روشنفکران و دولت در ایران*. (فشارکی. مترجم). تهران: پردیس دانش.
۲۰. نجف زاده، مهدی. (۱۳۹۷). *جا به جایی دو انقلاب؛ چرخش های امر دینی در جامعه ایرانی*. تهران: تیسرا.
۲۱. هانسن، براد. (۱۳۷۸). *یادنامه جلال آل احمد*. به کوشش علی دهباشی. تهران: به دید و شهاب ثاقب.

22. Bourdieu, Pierre. (2005). *language and symbolic Power*, Translated by Gino Raymond and Matthew Adamson, London: polity press.
23. Gramsci, Antonio (1999). *Selections from the Prison Notebooks*, London: The Electric Book Company.
24. Hofstadter .R (1964), *Anti-Intellectualism in American life*, New York.